



فصلنامه تخصصی زبان و ادبیات فارسی

سال سوم، شماره ۶، بهار ۱۳۹۹

[www.qpjjournal.ir](http://www.qpjjournal.ir)

ISSN : 2645-6478

## ابهام در چگونگی انتقال قدرت از گشتاسب به بهمن

دکتر مصطفی سعادت<sup>۱</sup>

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۸/۰۵

تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۸/۱۲/۲۵

### چکیده

بنابه روایت شاهنامه فردوسی، «گشتاسب» پادشاه کیانی، واگذاری قدرت به فرزندش «اسفندیار» را مشروط به دستگیری «رستم» می‌کند. رستم در نبردی اسفندیار را می‌کشد. اسفندیار پیش از مردن سرپرستی پسرش «بهمن» را به رستم می‌سپارد تا به او آداب شاهی و رزم و بزم بیاموزد. مدتی بعد، بهمن نزد نیای خود باز می‌گردد و گشتاسب در چنین زمانی، «جاماسب» وزیر را فرا می‌خواند و به او می‌گوید که می‌خواهد از قدرت کناره‌گیری کند. هدف از نوشته حاضر بررسی چگونگی انتقال قدرت از گشتاسب به بهمن است. در این مقاله با بررسی رخدادهای پس از کشته شدن اسفندیار، نشان داده شده که گشتاسب در یک خیزش عمومی که از درون خاندان شاهی شروع شده و رهبری آن بر عهده بهمن بوده، از شاهی برکنار شده است. برای شاهان ساسانی که نسب خود را به بهمن کیانی می‌رساندند و حکومتشان به طور گسترده از دین زرتشت حمایت می‌کرده، خوشایند نبوده است که مردم سرگذشت کودتای بهمن علیه گشتاسب را بخوانند. به همین دلیل آگاهانه سعی شده تا انتقال قدرت، مسالمت‌آمیز نشان داده شود.

**کلید واژه‌ها:** شاهان کیانی، ادب حماسی، شاهنامه، بهمن، گشتاسب

فصلنامه تخصصی زبان و ادبیات فارسی

<sup>۱</sup> استاد، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران [saadat@shirazu.ac.ir](mailto:saadat@shirazu.ac.ir)



## ۱. مقدمه

«زرتشت» در زمان پادشاهی «گشتاسب» ظهور می‌کند. گشتاسب و درباریان وی و گروهی از ایرانیان به «دین نو» می‌گروند و سعی در گسترش آن می‌کنند. این امر احساسات تورانیان را که بر دین کهن آریایی باقی مانده بودند، تحریک می‌کند و پی‌آمد آن جنگ‌های مذهبی بین ایران و توران است که با پیروزی ایرانیان به فرماندهی «اسفندیار» (فرزند گشتاسب) خاتمه می‌یابد. (رک. فردوسی، ۱۳۶۳، ج ۴: ۱۸۲-۲۱۲؛ یادگار زیران، ۱۳۹۲: بندهای ۶۵-۱۱۴) اسفندیار که طالب تاج و تخت است، از پدر می‌خواهد که به وعده‌ای که داده وفا کند و از شاهی کناره‌گیری کند. گشتاسب، خلف وعده می‌کند و برای انتقال قدرت، شرطی تازه قرار می‌دهد. او فرزند را روانه نبرد می‌کند که نتیجه‌اش کشته شدن اوست. (رک. فردوسی، ۱۳۶۳، ج ۴: ۲۸۲-۲۸۷) مادر اسفندیار به فراست متوجه می‌شود که شرط انتقال قدرت، نتیجه‌ای جز نابودی اسفندیار ندارد، به همین خاطر به فرزند هشدار می‌دهد. ولی جوان که رسیدن به قدرت او را کور کرده است، نه تنها نصیحت مشفقانه مادر را نادیده می‌گیرد، که به مادر نیز بی‌حرمتی می‌کند و روانه جنگ می‌شود. (همان، ج ۴: ۲۸۸-۲۸۹)

کار رستم و اسفندیار به درگیری می‌رسد و رستم به کمک «سیمرغ» راه غلبه بر حریف را می‌یابد. «تیر گزی» که از کمان رستم رها می‌شود، چشمان مشتاق رسیدن به قدرت اسفندیار که به شدت از بصیرتش کاسته شده است را کور می‌کند و او با این زخم، جان می‌سپارد. (همان، ج ۴: ۳۲۳-۳۳۹) اسفندیار در خون غلطیده پیش از مرگ، سرپرستی پسرش «بهمن» را به رستم می‌سپارد تا به او آداب شاهی و رزم و بزم بیاموزد. (همان، ج ۴: ۳۴۲-۳۴۳) پس از اینکه بهمن آموزش‌های لازم را دید، نزد نیا باز می‌گردد. چندی بعد رستم توسط «شغاد» کشته می‌شود. (همان، ج ۴: ۳۵۳-۳۶۰) بنابه روایت شاهنامه، گشتاسب در چنین زمانی، «جاماسب» وزیر را فرا می‌خواند و به او می‌گوید که قصد دارد به نفع بهمن از قدرت کناره‌گیری کند و از او می‌خواهد که به جانشینش کمک کند و آنگاه می‌میرد. (همان، ج ۴: ۳۶۵-۳۶۶) هدف نوشته حاضر بررسی دقیق چگونگی انتقال قدرت از گشتاسب به بهمن است.

## ۲. واکنش اعضای خاندان شاهی به کشته شدن اسفندیار

هنگامی که اسفندیار شرط پدر را شنید، می‌دانست از رستم کار خلاقی سر نزده است که مستحق باشد تا با دستان بسته به نزد گشتاسب آورده شود. ولی اشتیاق زاید الوصف او برای رسیدن به شاهی و تکیه زدن بر سریر قدرت، وی را مصمم می‌کند تا به سیستان رفته و پهلوانی که تمام عمرش را در خدمت به ایران و پشتیبانی از شاهان ایران سپری کرده است را مجبور کند تا یا خفت و خواری را بپذیرد یا تن به نبرد دهد. اسفندیار که پیش از آمدن به سیستان، نصیحت‌های مشفقانه و درست مادر را نشنید (همان، ج ۴: ۲۸۸-۲۸۹)، هنگامی که «تیر گز» چشمانش را درید، بینایی یافت و متوجه شد که در دام مکر پدر، زندگی را از دست داده است. به همین خاطر می‌گوید: (همان، ج ۴: ۳۴۲)



چنین گفت با رستم اسفندیار	که از تو ندیدم بد روزگار
زمانه چنین بود و بود آنچه بود	سخن هر چه گویم ببايد شنود
بهانه تو بودی پدر بد زمان	نه سیمرغ و رستم نه تیر و کمان
مرا گفت شو سیستان را بسوز	نخواهم کزین پس بود نیمروز
بکوشید تا لشکر و تاج و تخت	بدو ماند و ما ببندیم رخت

در «اوستا» از «گشتاسب» (رک. اهنود گات، هات ۲۸، بند ۷؛ اشتود گات، هات ۴۶، بند ۱۴؛ وهوخستر گات، هات ۵۱، بند ۱۶؛ زامیادیش، کرده ۱۳؛ آبان یش، کرده ۷، بند ۲۹-۳۳) و «اسفندیار» (رک. فروردین یش، کرده ۲۴، بند ۱۰۳) به خوبی یاد شده است، اما در حماسه ملی این دو به گونه دیگری ظاهر می‌شوند. گشتاسب در حماسه ملی، فردی کاملاً فرصت‌طلب توصیف شده است به حدی که می‌توان احتمال داد که او از آیین زرتشت، استفاده ابزاری کرده و با موج سواری بر اصلاحات دینی، از آن برای استحکام بخشیدن به موقعیت و قدرتش بهره‌برداری کرده است.

شخصیت اسفندیار در حماسه ملی اگر چه به اندازه پدر منفی نیست، ولی در رفتارهای او نیز می‌توان رگه‌های بسیار قوی از خشونت‌طلبی و نادیده گرفتن حقوق دیگران را مشاهده کرد. او همانند هر انسان دیگری آمیزه‌ای از قوت‌ها و ضعف‌هاست که در برخی مواقع ضعف‌هایش بر قوت‌هایش فزونی می‌گیرد، از جمله در هنگام رفتن وی به سیستان.

پس از اینکه اسفندیار جان می‌دهد، «پشوتن» تابوتی فراهم می‌کند، نعش برادر را در آن قرار می‌دهد و با همراهان به سوی بارگاه گشتاسب می‌شتابند. پس از اینکه به مقصد می‌رسند، پشوتن، پدر را مورد نکوهش قرار می‌دهد. روایت را از زبان فردوسی بشنوید: (فردوسی، ۱۳۶۳، ج ۴: ۳۴۷)

پشوتن چو دیدش نبردش نماز	چو شد تنگ نزدیک تختش فراز
باواز گفت ای سر سرکشان	ز برگشتن کارت آمد نشان
تو زین با تن خویش بد کرده‌ء	دم از شهر ایران برآورده‌ء
ز تو دور شد فره و بخردی	بیابی تو بادافره‌ء ایزدی
شکسته شد آن نامور پشت تو	ازین پس بود باد در مشت تو
پسر را بخون دادی از بهر تخت	که مه تخت بیناد چشمت مه بخت
جهانی پر از دشمن و پر بدان	نماند ترا تاج تاجاوران
بدین گیتی اندر نکوهش بود	بروز شمارت پژوهش بود

دختران گشتاسب («به‌آفرید» و «همای») در مویه خویش بر برادر کارهای او را در جنگ‌های مذهبی ایران و توران از جمله تلاشی که در آزادی آنان داشته را یادآوری می‌کنند و به سختی پدر را آماج حملات بسیار تند و گزنده خود قرار می‌دهند. (همان، ج ۴: ۳۴۷-۳۴۸)



از ایدر بزابل فرستادیش	بسی پند و اندرزها دادیش
که تا از پی تاج بیجان شود	جهانی برو زار و پیچان شود
نه سیمرغ کشتش نه رستم نه زال	تو کشتی مراو را چو کشتی منال
ترا شرم بادا ز ریش سفید	که فرزند کشتی ز بهر امید
جهاندار پیش از تو بسیار بود	که بر تخت شاهی سزاوار بود
بکشتن ندادند فرزند را	نه از دوده خویشان و پیوند را

### ۳. واکنش بزرگان کشوری به کشته شدن اسفندیار

در داستان‌های حماسی ما موقعیت‌هایی وجود دارد که خواننده انتظار دارد که بزرگان قوم واکنشی از خود بروز دهند و عجیب اینکه این انتظار برآورده نمی‌شود. مثلاً در هنگامی که جمشید ادعای خدایی می‌کند، واکنش بزرگان چنین است: (همان، ج ۱: ۲۸)

همه موبدان سرفکنده نگون	چرا کس نیارست گفتن نه چون
یا هنگامی که ضحاک، پس از سال‌ها ظلم و ستم از بزرگانی که در محضرش هستند درخواست می‌کند تا گواهی دهند که رفتار او مطابق با عدل و داد بوده، عکس‌العمل بزرگان چنین است: (همان، ج ۱: ۴۴)	

ز بیم سپهبد همه مهتران	بدان کار گشتند همداستان
در آن محضر اژدها ناگزیر	گواهی نبشتند برنا و پیر

آری، بزرگان قوم بسیار محافظه‌کار هستند. اما هنگامی که نعل اسفندیار آورده می‌شود، بزرگان حاضر که از کشته شدن اسفندیار ناراحت هستند، چون شاه را مقصر اصلی حادثه می‌دانند، به طور کامل بی‌سابقه‌ای مستقیماً او را مورد حمله شدید قرار می‌دهند: (همان، ج ۴: ۳۴۶)

بزرگان ایران گرفتند خشم	وز آزرم گشتاسب شستند چشم
بآواز گفتند ای شور بخت	چو اسفندیاری تو از بهر تخت
بزابل فرستی بکشتن دهی	تو برگاه تاج مهی برنهی
سرت را ز تاج کیان شرم باد	برفتن پی اخترت گرم باد
برفتند یکسر ز ایوان اوی	پر از خاک شد کاخ و دیوان اوی

### ۴. واکنش عموم مردم به کشته شدن اسفندیار

فردوسی در دو بیت به واکنش توده مردم در قبال کشته شدن اسفندیار، می‌پردازد: (همان، ج ۴: ۳۴۸)

از آنپس بسالی بهر برزنی	بایران خروشی بد و شیونی
ز تیر گز و بند دستان زال	همی مویه کردند بسیار سال



در نسخه دیگری از شاهنامه بیت دوم چنین ثبت شده است: (فردوسی، ۱۸۲۹، ج ۳: ۱۲۲۶)  
 ز تیر گز و بند دستان سام      همی مویه کردند شبگیر و شام  
 که نشان می دهد که در جامعه تا مدتی گفت و گو پیرامون این حادثه و مویه بر اسفندیار ادامه داشته است.

### ۵. توصیف حالات گشتاسب در هنگام کناره گیری از قدرت

فردوسی ماجرای وصیت و مردن گشتاسب را چنین روایت می کند. (فردوسی، ۱۳۶۳، ج ۴: ۳۶۵)

چو گشتاسب را تیره شد روی بخت	بیاورد جاماسب را پیش تخت
بدو گفت کز کار اسفندیار	چنان داغدل گشتم از روزگار
که روزی نبد زندگانیم خوش	دژم بودم از اختر کینه کش
پس از من کنون شاه بهمن بود	همان رازدارش پشوتن بود
میچید سرها ز فرمان اوی	مگیرید دوری ز پیمان اوی
یکایک بویدش نماینده راه	که اویست زیبای تخت و کلاه
بدو داد پس گنجها را کلید	یکی باد سرد از جگر برکشید
بدو گفت کار من اندر گذشت	هم از تارکم آب برتر گذشت
نشستم بشاهی صدو بیست سال	ندیدم بگیتی کسی را همال
تو اکنون همی کوش و با داد باش	چو داد آوری از غم آزاد باش
خردمند را شاد و نزدیک دار	جهان بر بد اندیش تاریک دار
همه راستی کن که از راستی	بپیچد سر کژی و کاستی
بگفت این و شد روزگارش بسر	زمان گذشته نیامد ببر

### ۶. ابهام در انتقال قدرت از گشتاسب به بهمن

گشتاسب شاهنامه، بسیار دل بسته به قدرت و تاج و تخت توصیف شده است. او این دل بستگی شدید را از جوانی داشته است. گشتاسب در جوانی توقع داشته که پدرش «لهراسب» به نفع او از قدرت کناره گیری کند. رفتن وی به «روم» و طلب یاری از دشمن ایران برای رسیدن به تاج و تخت شاهی بر این مدعاست. (همان، ج ۴: ۱۴۱-۱۷۸) اسفندیار نیز این خصلت را از پدر به ارث برده است. او طاقت ندارد تا برای رسیدن به شاهی، منتظر مرگ پدر باشد. پس از پدر، طلب تاج و تخت می کند. پدر به بهانه ای تمسک بسته و جوان سرکش را به شدت محدود (دستگیر و زندانی) می کند. گشتاسب پس از چندی، مجبور می شود تا برای نجات تاج و تخت، پسر را برای جنگ با دشمن از زندان آزاد کند و او را فریب می دهد که پس از کسب پیروزی، از شاهی کناره گیری خواهد کرد. البته پس از رفع خطر، خلف وعده می کند. اصرار اسفندیار باعث می شود که گشتاسب متوسل به نیرنگ دیگری شود، نیرنگی که به



خوبی پیداست که اسفندیار کشته خواهد شد. اینها همگی نشان می‌دهد که گشتاسب حاضر است هرکاری انجام دهد تا شاه باشد و حاضر نیست که همچون پدرش، از قدرت کناره‌گیری کند.

نعش اسفندیار که آورده شد، اعضای خاندان شاهی مویه سر دادند و ضمن آن گشتاسب را مستقیم و غیرمستقیم نکوهش کردند، در چنین هنگامی، گشتاسب روی به پشوتن می‌کند و می‌گوید: (همان، ج ۴: ۳۴۸)

چنین گفت با پشوتن که خیز بدین آتش کودکان آب ریز

آری، گشتاسب هنگامی که پیکر بی‌جان اسفندیار جوان و مویه خویش و بیگانه بر او را می‌بیند نیز از کاری که کرده و حادثه‌ای که رخ داده عبرت نمی‌گیرد. او مویه بر اسفندیار را کاری کودکانه می‌نامد و چون مویه‌ها بسیار تند و تیز و با نکوهش او آمیخته است، آن را «آتش بازی کودکان» می‌داند. واکنش‌هایی که خانواده شاهی، بزرگان و توده مردم از خود نشان دادند به خوبی نشان دهنده جو بسیار ملتهب جامعه است.

در جنگ‌های مذهبی ایران و توران، هنگامی که اسفندیار بر پیکر زخمی برادرش «فرشیدورد» که در حال جان دادن است حاضر می‌شود و از برادر می‌خواهد که نام ضارب را بگوید تا او را به سزای عملش برساند، «فرشیدورد» می‌گوید: «برادر، ترکان مرا نکشتند. آنکه مرا و نیا و بردارانم را به کشتن داد کسی جز پدرمان گشتاسب نیست. خون مرا از او بگیر و برای من صدقه بده.» (ثعالبی مرغنی، ۱۳۷۲: ۱۷۹) شاید آن هنگام به خوبی مشخص نبوده که گشتاسب در صدد است تا کسانی را که احتمال می‌داده، هوس شاهی به سرشان بزند را از سر راه بردارد و به کشتن دهد. اگر کسانی نمی‌دانستند که هدف گشتاسب از روانه کردن اسفندیار به سیستان چه بوده، حال که نعش اسفندیار آورده شده است و پس از اعترافات آشکار اسفندیار در هنگام مرگ، بر همگان روشن شده که علت اصلی این اتفاقات، جاه‌طلبی و دنیا دوستی زیاد گشتاسب و عدم پابندی او به آموزه‌های اخلاقی است. پشوتن هنگامی که گشتاسب از او می‌خواهد که بر «آتش بازی کودکان»، آب بریزد تا خاموش شود، نزد زنان حرم می‌رود و خطاب به مادر می‌گوید: (فردوسی، ۱۳۶۳، ج ۴: ۳۴۸)

پشوتن چنین گفت با مادرش که چندین بتندی چه گویی درش

که او شاد خفتست و نوشین روان که سیر آمد از مرز و از مرزبان

مصرع آخر (که سیر آمد از مرز و از مرزبان) بیش از آنکه وصف حال اسفندیار باشد، زبان حال (و تا حدی زیادی زبان قال) خود او، خانواده شاهی، بزرگان و توده مردم است. آیا این سخن به خوبی نشان دهنده نارضایتی آنان از گشتاسب نیست؟

بازگردیم و توصیف حال گشتاسب در هنگام کناره‌گیری را دوباره مرور کنیم. فردوسی می‌گوید که «چو گشتاسب را تیره شد روی بخت» از شاهی کناره‌گیری کرد. «تیرگی بخت» گشتاسب چیست؟ پیش از این فردوسی داستان کشته شدن رستم را آورده است. اگر کشته شدن رستم در هنگام زیست گشتاسب رخ داده باشد، قطعاً نمی‌توانسته دلیل «تیرگی بخت» گشتاسب باشد. پشوتن در مراسم تشیع جنازه اسفندیار خطاب به پدر می‌گوید که: (همان،

ج ۴: ۳۴۷)



پشوتن چو دیدش نبردش نماز	چو شد تنگ نزدیک تختش فراز
بآواز گفت ای سر سرکشان	ز برگشتن کارت آمد نشان ...
ز تو دور شد فره و بخردی	بیابی تو بادافره ایزدی
شکسته شد آن نامور پشت تو	ازین پس بود باد در مشت تو
پسر را بخون دادی از بهر تخت	که مه تخت بیناد چشمت مه بخت
جهانی پر از دشمن و پر بدن	نماند ترا تاج تاجاوران

می‌دانیم که در ایران باستان این اعتقاد وجود داشته که کسی که دارای «فره ایزدی» نباشد شایستگی لازم را برای شاهی ندارد (رک. کاتوزیان، ۱۳۹۲-الف: ۱۰-۱۱؛ کاتوزیان، ۱۳۹۲-ب: ۴۶-۵۹؛ آموزگار، ۱۳۹۰: ۳۵۳) و اگر «فره» از شاهی گسسته شود، نمی‌تواند برای مدت طولانی به شاهی خود ادامه دهد. (رک. فردوسی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۲۸) پشوتن به صراحت به پدر می‌گوید که «فره شاهی» از او گسسته شده است و «جهانی دشمن و بدخواه» دارد و لذا «دوران شاهی او به پایان» رسیده است (نماند ترا تاج تاجاوران). آیا این گفته بیان‌کننده وضعیت بسیار ملتهب جامعه علیه گشتاسب نیست؟ آیا نمی‌توان اعتراضات علیه گشتاسب که حوزه‌اش بسیار وسیع بوده (از درون خاندان شاهی تا توده مردم) را همان «تیرگی بخت» گشتاسب دانست؟ شاید به همین دلیل است که پشوتن در ابتدای سخنان خود به پدر می‌گوید که «ز برگشتن کارت آمد نشان».

#### ۷. کنار نهادن گشتاسب از قدرت

«بزرگان» ضمن اعتراض شدیدالحن خود به گشتاسب (سرت را ز تاج کیان شرم باد)، محضرش را ترک می‌کنند و در هنگام رفتن، سرنگونی او را آرزو می‌کنند (برفتن پی اخترت گرم باد). آیا رفتن خشمگینانه بزرگان از دربار با توصیفی که فردوسی کرده «پر از خاک شد کاخ و دیوان اوی»، نشان‌دهنده این نیست که اعتراضات صرفاً در حد گفتار نبوده بلکه در مرحله عملیاتی و احتمالاً مسلحانه بوده است؟ آیا این همان چیزی نیست که گشتاسب به منظور کوچک نشان دادن آن، «آتش بازی» کودکان نامیده است؟ بنابراین، منشا این آتش بازی جایی خارج از خانواده شاهی نیست.

در داستان‌های حماسه ملی، «کین‌خواهی» وظیفه‌ای است که وارث (پسر مقتول یا وارث قانونی او) باید بدان قیام کند. (رک. اسلامی ندوشن، ۱۳۶۳: ۱۶۴، ۱۶۷) حتی اگر این کار مستلزم این باشد که شخص کین‌خواه بستگان نسبی خود را بکشد. چنانچه «کیخسرو»، نیای مادری و «منوچهر»، دو عموی مادر خود را به ترتیب به کین‌خواهی «سیاوش» و «ایرج» کشتند.

اسفندیار در حضور بهمن، پشوتن و دیگران به صراحت اعتراف کرده که قاتلش گشتاسب است، نه رستم و خاندان زال. (رک. فردوسی، ۱۳۶۳، ج ۴: ۳۴۲) بنابراین چندان دور از واقعیت نیست که آتش از درون خانواده شاهی به جان



گشتاسب افتاده باشد. برای کین خواهی نیز چه کسی سزاوارتر از «بهمن» است. شرایط برای قیام علیه گشتاسب از هر حیث آماده است؛ از جو حاکم بر خاندان شاهی گرفته تا جو عمومی جامعه.

### ۸. ماجرای به قدرت رسیدن بهمن در سایر منابع

علاوه بر شاهنامه فردوسی، در غررالسیر (رک. ثعالبی مرغنی، ۱۳۷۲: ۲۱۹)، بهمن نامه (رک. ایران‌شاه بن ابی‌الخیر، ۱۳۷۰: ۱۸-۱۹)، دو طومار نقالی (رک. افشاری و مداینی، ۱۳۷۷: ۴۷۸؛ آیدنلو، ۱۳۹۱: ۸۵۱)، مجمل‌التواریخ و القصص (۱۳۸۹: ۵۲)، روضه‌الصفاء (رک. میرخوند، ۱۳۷۵: ج ۱: ۱۳۵) و همایون نامه (رک. زجاجی، ۱۳۸۳: ۸۵۵) به اتفاقاتی که از کشته شدن اسفندیار تا بر تخت نشستن بهمن رخ داده، پرداخته شده است. روایت ثعالبی، به جز در خصوص زمان کشته شدن رستم، به روایت فردوسی مشابهت بسیار دارد. ثعالبی کشته شدن رستم را جز حوادث دوره شاهی بهمن می‌آورد. سه روایتی که در «همایون نامه» و دو طومار نقالی آمده است، با یکدیگر بسیار مشابه و با روایت‌های فردوسی و ثعالبی متفاوت هستند. سایر روایت‌ها در حد فاصل این دو جای دارند.

در «همایون نامه» که در قرن هفتم هجری توسط «حکیم زجاجی» سروده شده، سخنی وجود دارد که تایید کننده نتیجه‌گیری ما از گفته‌های فردوسی است. وی به صراحت از کشته شدن گشتاسب توسط بهمن سخن به میان آورده است. (زجاجی، ۱۳۸۳: ۸۵۵)

صد و بیست گوید نه افزون بزیست چو میمرد بر خویشتن خون گریست

به نیزه زدش بهمن آن نره شیر که خواندی ورا هر کسی اردشیر

در طوماری نقالی، روایت شده است که اسفندیار خطاب به رستم می‌گوید که: «ای دلاور این کار از خودم شد در این باب هیچ گناه نداری. پس بهمن را به تو سپردم و ترا به خدا سپردم باید که دست شفقت بر سر وی بری و پادشاهی برای او ستانی...». (آیدنلو، ۱۳۹۱: ۸۵۱) در ادامه آمده است که رستم «یک سال و نیم بهمن را در پیش خود نگاه داشت و هر چیز لایق پادشاهی بود از بهر تحفه برداشته به پیش گشتاسب روانه شدند. گشتاسب از آمدن رستم خبردار شد فرمود امرا به استقبال وی رفتند. القصة رستم و بهمن داخل بلخ شدند و قدم بر بارگاه نهادند و قرار گرفتند و پادشاهی ایران از بهر بهمن گرفت و مهر حکومت بر گردن بهمن انداخت و کمر پادشاهی بر کمر وی بست و تاج خسروی بر سر نهادند. گشتاسب گوشه‌ای گرفت و به عبادت مشغول شد...». (همان، ۸۵۱) در طومار جامع نقالان که «هفت لشکر» نامیده می‌شود آمده است که: «اسفندیار بهمن را گفت: ای فرزند! گناه از جانب رستم نبود، از جانب گشتاسب بود. رو به جانب رستم کرد، گفت: ای دلاور! گشتاسب مرا به کشتن داد و گرنه تو باعث خون من نبودی و لیکن یک وصیت با تو دارم. دست بهمن و رستم را گرفته به دست هم داد، گفت: خون خود را بر تو حلال کردم، به شرطی که بهمن را بعد از من به تخت بنشانی که خدمتی که با من می‌کردی با او بکن و او را پیش گشتاسب بفرست. رستم با او عهد کرد که بهمن را بر تخت بنشانند...». (افشاری و مداینی، ۱۳۷۷: ۴۷۸) در ادامه آمده است که «... بعد از چندگاه بهمن را بر تخت نشانید...». (همان، ۴۷۹) در این دو روایت به روشنی تاکید شده





است که اسفندیار از رستم می‌خواهد که به بهمن کمک کند تا بر گشتاسب ظفر یابد و پادشاهی را از او بستاند و پس از چندی رستم نیز چنان می‌کند.

در شاهنامه آمده است که هنگامی که گشتاسب می‌خواهد بمیرد و در حال وصیت است، کلید گنجینه‌های شاهی را به بهمن می‌دهد. فردوسی حال گشتاسب را چنین توصیف می‌کند: (فردوسی، ۱۳۶۳، ج ۴: ۳۶۵)

بدو داد پس گنجها را کلید یکی باد سرد از جگر برکشید

«برکشیدن باد سرد از جگر» اشاره به نهایت ناراحتی و افسوس است و توصیف مناسبی برای شخصی که با رغبت از قدرت کناره‌گیری کرده، نیست، بلکه بیشتر زبان حال شاهی است که او را مجبور کرده‌اند تا گنجینه‌هایش را به دشمن بسپارد. این توصیف می‌تواند تایید کننده دو روایت نقلان باشد که رستم، گشتاسب را مجبور می‌کند تا شاهی را به بهمن واگذارد. پس انتقال قدرت از گشتاسب به بهمن مسالمت‌آمیز نبوده است.

در تاریخ کامل آمده است که: «اسفندیار سپاهیان خود بسیج کرد و روانه جنگ رستم گشت تا سیستان را از او بستاند. رستم به جنگ او بیرون آمد و با او پیکار کرد و او را بکشت. در این هنگام بشتاسب مرد و ...». (ابن اثیر، ۱۳۷۴، ج ۱: ۳۱۸) طبری (۱۳۷۵، ج ۲: ۴۸۰-۴۸۱) نیز حوادث این مقطع را به اختصار بیان کرده است. در هر حال، موضوع چنان روایت شده که خواننده برداشت می‌کند که «کشته شدن اسفندیار» و «مردن گشتاسب» و پی آمد آن «بر تخت نشستن بهمن» با هم یا با فاصله زمانی بسیار اندک رخ داده است. در «اخبار الطوال» که نسبت به سایر کتاب‌های تاریخی دارای قدمت بیشتری است، در خصوص علت مرگ گشتاسب نوشته شده است «... که رستم اسفندیار را کشت و لشکریان او پیش پدرش گشتاسب برگشتند و مصیبت مرگ فرزندش را باطلاع او رساندند اندوهی سخت او را فروگرفت و از آن بیمار شد و درگذشت و پادشاهی را به پسر اسفندیار بهمن وا گذاشت.» (دینوری، ۱۳۹۵: ۵۱) از این نوشته نیز بر می‌آید که فاصله اندکی بین کشته شدن اسفندیار و مرگ گشتاسب وجود دارد.

درست است که به جز در «همایون نامه» در دیگر منابع سخنی از کشته شدن گشتاسب نیست، اما دقت در رخدادهایی که در شاهنامه آمده دلالت بر این دارد که گشتاسب داوطلبانه اقدام به کناره‌گیری نکرده است. می‌توان تصور کرد که رهبری کین‌خواهان بر عهده بهمن بوده است و عجیب نیست که گشتاسب دلبسته به تاج و تخت نیز مقاومت کرده باشد. در زد و خوردهایی که صورت گرفته، گشتاسب با نیزه بهمن زخمی شده و پیش از اینکه جان از تنش خارج شود او را مجبور کرده باشند تا کلید گنجینه‌هایش را به بهمن بدهد و پس از آن در اثر جراحی که برداشته درگذشته باشد. در سخنان گشتاسب به جاماسب نیز، نشانی از کناره‌گیری داوطلبانه نیست بلکه می‌خواهد بگوید که تاج و تخت شاهی را از دست داده و به بهمن رسیده است. همچنین پذیرفتنی نیست که شخصی که بختش به تیرگی گراییده، داوطلبانه کناره‌گیری کند و بلافاصله پس از آن بمیرد. به نظر می‌رسد که مکالمه بین گشتاسب و جاماسب به داستان اضافه شده است تا بر موضوع برکناری شاه سرپوش نهاده شود.



## ۹. چرایی حذف اقدامات خصمانه علیه گشتاسب در اکثریت قریب به اتفاق منابع

با بررسی حالات توصیف شده در شاهنامه می‌توان پی برد که گشتاسب در یک خیزش عمومی از شاهی برکنار شده است. حال باید دید چرا در اکثریت قریب به اتفاق منابع سخنی از کشته شدن گشتاسب نیست؟ بنابه سنت زرتشتی، گشتاسب اولین شاهی بوده که به زرتشت ایمان آورده (رک. فرنیغ دادگی، ۱۳۹۰: ۱۴۰) و اسفندیار نیز برای گسترش آیین زرتشت تلاش بسیار کرده است. (رک. فروردین‌یشت، کرده ۲۴، بند ۱۰۳) به همین خاطر در اوستا از آنان به نیکی یاد شده است. برای مبلغان «آیین بهی» خوشایند نبوده که بازگو کننده عاقبت نافرجام این دو باشند. به همین دلیل آن را آگاهانه بازگو نکرده‌اند. اینکه در اوستا نام و نشان شاهان کیانی تا گشتاسب آمده و از شاهان کیانی پس از گشتاسب (شامل بهمن، همامی، دارای بزرگ و دارا) نامی به میان نیامده، می‌تواند موید حذف آگاهانه‌ای باشد که در بالا به آن اشاره شد.

اما در تاریخ سیاسی سنتی که برای مدت‌ها به صورت شفاهی و سینه به سینه منتقل می‌شده، به فرجام گشتاسب و سرگذشت سایر شاهان کیانی پرداخته می‌شده است. داستان‌های حماسه ملی که به نوعی تاریخ ایرانیان ساکن شرق است (رک. صفا، ۱۳۶۳: ۲۶-۲۷، ۳۰؛ کریستن‌سن، ۱۳۹۳: ۳-۶)، در فرآیند تکوینی خود چند بار تدوین شده و هر بار نیز مورد بازنگری قرار گرفته است. تدوینی که در زمان ساسانیان صورت گرفته، تاثیر به سزایی در شکل نهایی آنها داشته که امروزه به دست ما رسیده است. (رک. صفا، ۱۳۶۳: ۴۲-۷۳)

شواهد تاریخ سیاسی دوران اشکانی نشان می‌دهد که در میان اشکانیان کودتا شایع بوده است. (رک. زرین کوب، ۱۳۹۰: ۱۶۷-۱۵۸) احتمالاً تدوین کنندگان زمان اشکانی یا ساسانی که به دستور شاهان مشغول کار بوده‌اند، ماموریت داشته‌اند تا کودتاها را حذف کنند. می‌دانیم که داستان‌های حماسه ملی، کارکرد تعلیمی نیز داشته‌اند. شاهان اشکانی (رک. مسکویه، ۱۳۸۹: ۶۷؛ میرخوند، ۱۳۷۵: ۱۵۸؛ ابن بلخی، ۱۳۷۴: ۱۶۷؛ مستوفی، ۱۳۸۱: ۹۷؛ مجمل التواریخ و القصص، ۱۳۸۹: ۵۸-۵۹) و ساسانی (رک. فرنیغ دادگی، ۱۳۹۰: ۱۵۱؛ گردیزی، ۱۳۸۴: ۸۴؛ مسکویه، ۱۳۸۹: ۸۴؛ میرخوند، ۱۳۷۵: ۱۶۲؛ زجاجی، ۱۳۸۳: ۸۵۵؛ ابن بلخی، ۱۳۷۴: ۱۶۹؛ مستوفی، ۱۳۸۱: ۱۰۲) سلسله نسب خود را به «بهمن کیانی» می‌رسانیدند. برای شاهان ساسانی که بر اریکه قدرت تکیه زده بودند و حکومتشان رسماً از دین زرتشت حمایت می‌کرده، خوشایند نبوده است که مردم سرگذشت بدفرجام شاهی را بخوانند که مروج «دین بهی» بوده و به واسطه دنیا دوستی و با توسل به نیرنگ و فریب، فرزند برومندش را که او نیز مروج دین بوده، به کشتن داده و مورد هجمه همگانی قرار گرفته و به دست نوه‌اش از اریکه قدرت به زیر کشیده شده و کشته شده باشد. چون در متون مقدس، از گشتاسب به خوبی تمام یاد شده ولی در حماسه ملی، از او تعریف نشده است، می‌توان نتیجه گرفت که در تدوین این دو دسته از متون (متون مذهبی و تاریخی)، جرح و تعدیل‌هایی صورت گرفته است.

متون مقدس از ابتدا رسماً زیر چتر حمایتی موبدان دین بوده است و توده مردم در حفظ و انتقال آن نقشی نداشته یا نقش اندکی داشته‌اند ولی داستان‌های حماسی که به عبارتی همان تاریخ سیاسی ناحیه شرقی ایران است،



تا حدود زیادی توسط توده مردم پاسداری می‌شده و انتقال سینه به سینه داشته است. بنابراین، این دو، مسیره‌های تکاملی متفاوتی را پشت سر گذاشته‌اند. در زمان ساسانیان، اوستا و داستان‌های حماسی تدوین و بازنگری شدند و به کتابت رسیدند. چه بسا در آن هنگام نیز برای تدوین کنندگان برخی از ناسازگاری‌ها بین این دو روشن بوده است. پس جرح و تعدیل‌هایی در حماسه ملی داده‌اند تا پاره‌ای از ناسازگاری‌ها از بین برود. همین تغییرات باعث شده که مطالب تدوینی با برخی از روایت‌های شفاهی و متونی که در اختیار تدوین کنندگان نبوده است، ناسازگاری‌های دیگری پیدا کنند.

بدیهی است که گزینش و ثبت رسمی یک روایت پیرامون چگونگی انتقال قدرت از گشتاسب به بهمن، احتمال از بین رفتن سایر روایت‌ها را قوت و سرعت می‌بخشیده، با این وجود به معنای از بین رفتن کامل تمامی آنها نیست. احتمالاً «زجاجی» که در قرن هفتم هجری می‌زیسته به یکی از این روایت‌های غیررسمی (مکتوب یا غیرمکتوب) دسترسی داشته و در هنگام سرودن «همایون‌نامه» از آن استفاده کرده است و نقالان نیز از روایت‌های مشابه بهره برده‌اند که پژواک آن را در طومارهای باقی‌مانده می‌توان مشاهده کرد.

#### ۱۰. نتیجه‌گیری

در اوستا از گشتاسب و اسفندیار به خوبی یاد شده است. اما شخصیت این دو در حماسه ملی به گونه دیگری است. گشتاسب شاهنامه، فردی است که از جوانی شیفته قدرت است و با تحت فشار دادن پدر، به شاهی می‌رسد. اسفندیار نیز همچون پدر قصد دارد زودتر به تاج و تخت برسد. روابط این دو شیفته‌ی قدرت، به جایی می‌رسد که گشتاسب نقشه‌ای طراحی می‌کند که نتیجه آن کشته شدن پسر جویای قدرت به دست رستم است. اسفندیار پیش از مرگ، آشکارا پدر را قاتل خود معرفی می‌کند. خبر کشته شدن اسفندیار، موجی سهمگین از خشم و نفرت نسبت به گشتاسب را در خاندان شاهی، بزرگان قوم و توده مردم به وجود می‌آورد. بهمن با استفاده از فضای ملتهب و آماده دربار و جامعه، پدر بزرگ را مجبور به کناره‌گیری می‌کند. زجاجی روایت می‌کند که در این هنگام گشتاسب زخمی می‌شود. بنابراین، انتقال قدرت به بهمن مسالمت‌آمیز نبوده است. احتمالاً موبدان زرتشتی تمایلی نداشته‌اند که فرجام غیرقابل دفاع گشتاسب را روایت کنند. بنابراین در برخی از متون تغییراتی دادند، از جمله سرگذشت شاهان کیانی پس از گشتاسب را در اوستا حذف کرده و در داستان‌های حماسه ملی نیز تغییراتی به وجود آوردند. چون این داستان‌ها، سینه به سینه منتقل می‌شدند، امکان حذف تمامی روایت‌ها میسر نشده است. به همین دلیل در شاهنامه و سایر منابع، ابهامی در انتقال قدرت به بهمن به وجود می‌آید که موید غیر مسالمت‌آمیز بودن این واقعه است.



### منابع

- آموزگار، ژاله (۱۳۹۰). *فره، این نیروی جادویی و آسمانی*. از مجموعه: زبان، فرهنگ، اسطوره. صص ۳۵-۶۱، تهران: انتشارات معین.
- آیدنلو، سجاد (۱۳۹۱). *طومار نقالی شاهنامه*. تهران: بهنگار.
- ابن اثیر، عزالدین (۱۳۷۴). *تاریخ کامل*. ترجمه محمدحسین روحانی، تهران: انتشارات اساطیر.
- ابن بلخی، ابوزید احمد بن سهل بلخی (۱۳۷۴). *فارسنامه*. تصحیح لسترنج و نیکلسن، توضیحات منصور رستگار فسایی، شیراز: بنیاد فارس شناسی.
- اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۶۳). *زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه*. تهران: انتشارات یزدان.
- افشاری، مهران؛ مداینی، مهدی (۱۳۷۷). *هفت لشکر*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ایرانشاه بن ابی‌الخیر (۱۳۷۰). *بهمن نامه*. تصحیح رحیم عقیفی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ثعالبی مرغنی، حسین بن محمد (۱۳۷۲). *شاهنامه کهن*، پارسی تاریخ غررالسییر. ترجمه سید محمد روحانی، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد.
- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود (۱۳۹۵). *اخبار الطوال*. ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشر نی.
- زجاجی (۱۳۸۳). *همایون نامه*. نیمه‌ی دوم تاریخ منظوم حکیم زجاجی. تصحیح علی پیرنیا، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۹۰). *روزگاران: تاریخ ایران از آغاز تا سقوط سلطنت پهلوی*. تهران: انتشارات سخن.
- صفا، ذبیح اله (۱۳۶۳). *حماسه سرایی در ایران*، تهران: انتشارات امیر کبیر.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۷۵). *تاریخ الرسل و الملوک (تاریخ طبری)*. ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات اساطیر.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۶۳). *شاهنامه*. تصحیح ژول مول، تهران: انتشارات امیر کبیر.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۸۲۹). *شاهنامه*. تصحیح ترنر مکان، چاپ اول، کلکته.
- فرنبرگ دادگی (۱۳۹۰). *بندش*. تصحیح و ترجمه مهرداد بهار، تهران: انتشارات توس.
- کاتوزیان، همایون (۱۳۹۲-الف). *ایرانیان (دوران باستان تا دوره‌ی معاصر)*. ترجمه حسین شهیدی، تهران: نشر مرکز.
- کاتوزیان، همایون (۱۳۹۲-ب). *مشروعیت و جانشینی در تاریخ ایران*. از مجموعه: ایران، جامعه کوتاه مدت و سه مقاله دیگر. ترجمه عبدالله کوثری، صص ۴۱-۷۴، تهران: نشر نی.



کریستن سن، آرتور آمانوئل (۱۳۹۳). **کیانیان**. ترجمه ذبیح الله صفا، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.  
گردیزی، عبدالحی بن ضحاک (۱۳۸۴). **زین الاخبار**. تصحیح رحیم رضازاده ملک، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

**مجمل التواریخ و القصص** (۱۳۸۳). تصحیح محمد تقی بهار، تهران، دنیای کتاب.  
مستوفی، حمدالله (۱۳۸۱). **تاریخ گزیده**. تصحیح عبدالحسین نوائی، تهران: انتشارات امیر کبیر.  
مسکویه، احمد بن محمد (۱۳۸۹). **تجارب الامم**. ترجمه ابوالقاسم امامی، تهران: انتشارات سروش.  
میرخوند، محمد بن خاوندشاه بلخی (۱۳۷۵). **روضه الصفا**. تصحیح عباس زریاب، تهران: انتشارات علمی.  
یادگار زریزان (۱۳۹۲). ترجمه ژاله آموزگار، تهران، انتشارات معین، تهران.  
یسنا (جلدهای ۱ و ۲) (۱۳۵۶). تفسیر ابراهیم پورداود، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.  
یشتها (جلدهای ۱ و ۲) (۱۳۷۷). تفسیر ابراهیم پورداود، تهران: انتشارات اساطیر.

فصلنامه تخصصی زبان و ادبیات فارسی



## *The ambiguity in how power is transferred from Gushtasb to Bahman*

Mostafa Saadat<sup>2</sup>

Based on the report of Shahnameh, “Gushtasb”, the Kiani's king, announces that his condition for giving power to his son “Esfandiar” is arresting of “Rostam”. Rostam kills Esfandiar in a battle. Before dying, Esfandiar ask Rostam to teach his son, Bahman, the royal and martial arts. Later, Bahman returns to his grandfather and at this time, Gushtasb calls “Jamash” and tells him that he intends to step down from his monarchy. The purpose of the present study is to investigate how power is transferred from “Gushtasb” to “Bahman”. This article examines the events that took place after Esfandiar's death which were recorded in various sources. The events is show that “Gushtasb” was ousted in a public uprising by the royal family and under Bahman's supervisor. For the Sassanid kings who extended their ancestry to the Kiani's Bahman, it was not pleasant that the others read the story of a coup against Gushtasb. Therefore, they have deliberately sought to demonstrate that it was a peaceful power transition.

**Keywords:** Kiani's king, Epic literature, Shahnameh, Bahman, Gushtasb

<sup>2</sup>. Professor of Genetics, College of Sciences, Shiraz University, Shiraz, Iran